کتاب سینما

درباره کتاب «گفت‌وگو با کوروساوا» نوشته برت کاردولو

فیلمساز نابغه شرقی

هنگامه ناهید
منتقد سینما

دسامبر سال ۲۰۰۷ بود که کتاب «گفت‌وگو با کوروساوا»، اولین کتابِ انگلیسی‌زبان درمورد او، به کوشش برت کاردولو منتشر شد؛ آخرین جلد از مجموعه کتاب‌های گفت‌وگو با فیلمسازان مطرح دنیا به سفارش انتشارات دانشگاه می‌سی‌سی‌پی ایالات متحده. اما آنچه که این کتاب را از بقیه کتاب‌های این مجموعه مستثنی می کند ـ جدا از انتخاب خوب مقالات و مصاحبه‌ها که آن را برای بسیاری از طرفداران فیلمساز پرآوازه ژاپنی به دفتری وسوسه‌انگیز بدل می‌سازد ـ شخصِ کوروساوا است. کارگردانی که او را با شاهکارهایی چون راشومون، هفت سامورایی، سریر خون، ریش قرمز، و آشوب می‌شناسیم و درعین‌حال از خودِ او، نحوه کارش، دید اجتماعی، فرهنگی و سینمایی و تفکراتش کمتر می‌دانیم؛ درنتیجه کتاب «گفت‌وگو با کوروساوا»، مأخذ و منبعی یکتا برای شناخت و ارتباط گرفتن با کوروساوا، یکی از برترین کارگردان‌های جهان است؛ کتابی گیرا و جذاب که دریچه‌های نوینی را روی مخاطبین سینمای ژاپن و به‌طور خاص آکیرا کوروساوا می‌گشاید.

شالوده اصلی کتاب «گفت‌وگو با کوروساوا» را مصاحبه‌ها تشکیل می‌دهند، مصاحبه‌هایی از برخی جلسات پرسش و پاسخ مطبوعاتی بسیار ساده تا مکالماتی آرام‌تر و صمیمانه‌تر که ممکن است خیلی جدی به‌نظر نرسند؛ اما در عین سادگی عمیقند و شناخت خوبی از فیلمساز شرقی به خواننده می‌دهند. با توجه به اینکه خودِ کوروساوا معتقد بود فارغ از کارگردان، یک فیلم تنها می‌تواند به اندازه فیلمنامه‌اش خوب باشد، آنطور که در مصاحبه‌ها نیز چنین فرمولی صدق می‌کند، درنتیجه هر مصاحبه به‌طور عمده توسط کیفیتِ سوالات مطرح‌شده در آن، تعیین می‌شود.

باید گفت که مطالب بسیار مهم این کتاب، نه در گفت‌وگوها، بلکه در مقالات و نوشته‌های موجود در آن یافت می‌شوند؛ مقالاتی که با ذاتِ روایت‌گرشان، توجه به جزئیات را بهتر از مصاحبه‌ها در خود جای داده‌اند. درحقیقت، شاید جذاب‌ترین مطلب موجود در این کتاب، اصلا گفت‌وگو نباشد؛ بلکه آن روایتِ سی چهل صفحه‌ای را شامل شود که روزنامه‌نگار، لیلیان راس حین تعقیب و زیرنظرداشتن کوروساوا در نیویورک، بی‌آنکه کارگردانِ پرآوازه متوجه او شود نوشته؛ زمانی که کوروساوا در سال ۱۹۸۱ به نیویورک سفر کرده بوده و در مراسم‌هایی گوناگون شرکت می‌جسته. این مقاله خاص، منحصربه‌فرد است، نه‌فقط به‌خاطر ادبیات خوب و نوشتار روان و زیبای راس، بلکه به دلیل فرصت نادر و شگرفی که خوانندگان این کتاب برای مشاهده کمی دورتر و بافاصله کوروساوا ولو از دید و منظر راس دارند. خوانندگان این‌بار کوروساوا را نه در قامتِ کارگردانی سر صحنه، در حال نوشتن و فیلم‌ساختن یا تبلیغ فیلمش، بلکه به چشم یک مرد عادی می‌بینند که برای سفر به نیویورک آمده، و نگارنده با تاکید می‌گوید که تنها همین مقاله لیلیان راس، بهترین دلیل برای مطالعه کتاب «گفت‌وگو با کوروساوا» است، متنی که خواندنش بسیار جذاب است و برای فردی که می‌خواهد کوروساوا را بهتر و ورای فیلم‌هایش بشناسد، ضروری است.

با همه آنچه گفته شد، «گفت‌وگو با کوروساوا» مناسب چه کسی است؟ پرواضح است که کتاب‌های گفت‌وگومحور، کاملا به روانی و گیرایی متن و البته ترجمه دقیق و منجسم بستگی دارند ـ که به لطف نشر شورآفرین و آرمان صالحی این موارد مهیاست ـ ولی اکتفا به متن صِرف برای شناختِ یک کارگردان زبده کافی نیست و فردی که تازه شروع به شناخت کوروساوا کرده نباید فقط به این کتاب بسنده کند و اگر هنوز آثار سینمایی او را تماشا نکرده، نه خودش مخاطبِ ایده‌آل این کتاب است و نه این کتاب مناسب اوست. جدا از این‌ها، اطلاعات خاصِ به نسبت کمی از کوروساوا در این کتاب موجود است که می‌تواند جذابیتش را برای طرفداران دوآتشه او که به‌دنبال مصاحبه‌های جنجالی و یکتا و مطالبی‌اند که از پیش نمی‌دانسته‌اند، از دست بدهد. درحقیقت این کتاب، برای تازه‌واردان به دنیای کوروساوا که می‌خواهند ابتدا به ساکن او را بشناسند گیرایی کافی را ندارد، و مناسب افرادی است که سینمای او را تماشا کرده و پسندیده‌اند و حالا خیال دارند این فیلمساز شرقی نابغه را بهتر از قبل بشناسند و درمورد آثار او تحقیق و تفحص کنند. این کتاب منبعی منحصر به‌فرد برای هر محقق جدی آثار کوروساوا است؛ کتابی که چند سر و گردن از بقیه آثاری که در مورد این فیلمساز ژاپنی و فیلم‌هایش چاپ شده، بالاتر است و می‌توان خواندن کتاب «گفت‌وگو با کوروساوا» را به هر طرفدار جدی او و هر خوره فیلمی توصیه کرد.

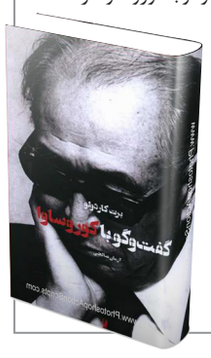

نام کتاب: گفت‌وگو با کوروساوا
نویسنده: برت کاردولو
مترجم: آرمان صالحی

کتاب «پرویز داریوش؛ شاعر و تحلیلگر ادبی» به‌زوایای پیدا و پنهان او می‌پردازد

از سرودن شعر تا ترجمه

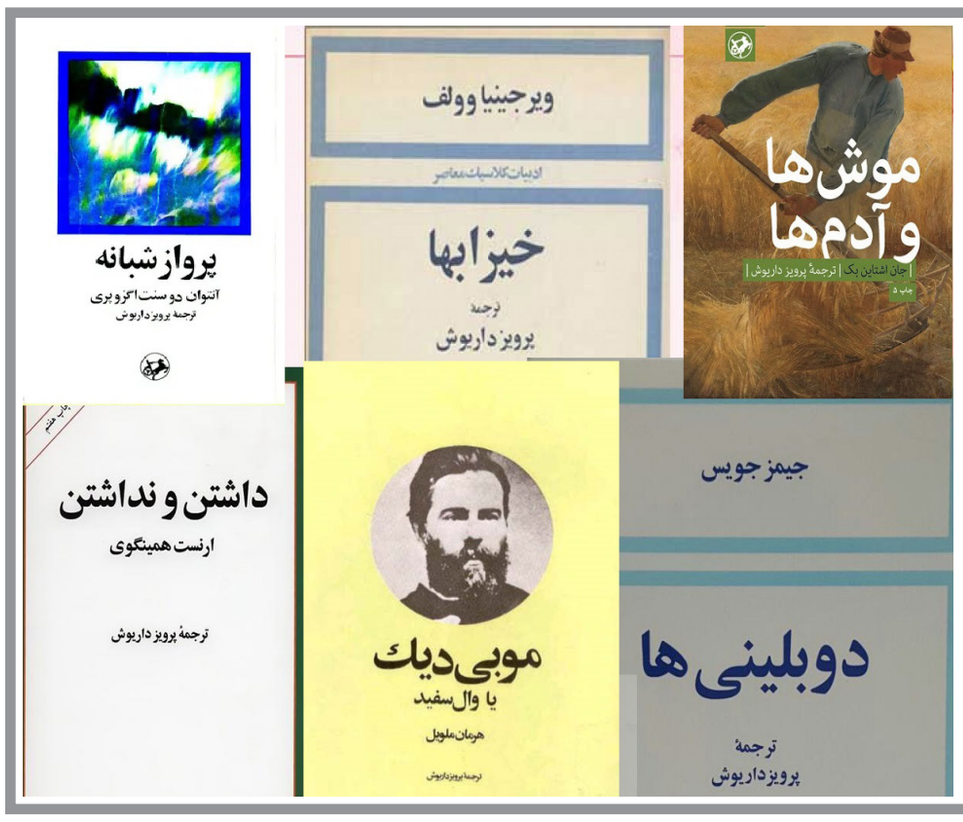

حشرونشر داریوش با نویسندگان و مترجمان طراز اول از جمله نیما، خانلری، آل‌احمد، گلستان، هوشنگ ایرانی و دیگران، نشان از نفوذ قلم اوست که موجبات همجواری با بزرگان نسل خود را برایش به ارمغان آورده بود

آرمان ملی - گروه ادبیات و کتاب: پرویز داریوش (۱۳۷۹-۱۳۰۱) یکی از مهم‌ترین مترجم‌های دهه سی تا پنجاه بود که نقش مهمی در شناساندن ادبیات جهان به خوانندگان فارسی داشت. هرچند شروع کاری شاپور با شعر بود: مجموعه «مزامیر» که در سال ۱۳۳۶ منتشر شد. اما چیزی که پیدا است، این است که او عطای شعر را به لقایش بخشید و به وادی ترجمه گام نهاد و بیش از شصت اثر ترجمه کرد، از جمله: «دوبلینی‌ها» و «سیمای مرد هنرمند در جوانی» جویس، «موش‌ها و آدم‌ها»ی اشتاین‌بک، «خانم دالوی» و «خیزاب‌ها»ی وولف، «داشتن و نداشتن» همینگوی، و آثار دیگر، که برخی از آنها از گردونه انتشار خارج شده‌اند. آنچه می‌خوانید نگاهی است به کتاب «پرویز داریوش: شاعر، و تحلیلگر ادبی»، نوشته کامیار عابدی که از سوی نشر مروارید منتشر شده.

محمد صادق رئیسی
منتقد و شاعر

«پرویز داریوش: شاعر، و تحلیلگر ادبی»، تالیف کامیار عابدی، سومین مجموعه از سلسله کتاب‌های شعر فارسی و تجدد ادبی است که در جهت معرفی، شناخت و بررسی شاعرانی است که کمتر به آنان پرداخته شده است، و انتشارات مروارید به نشر آن همت گماشته است. از این دست کارهایی که متاسفانه در ایران ـ در هیچ زمینه‌ای ـ نشانی از آن نمی‌توان یافت. اما در تمام دنیا، اگر مخاطب یا محققی بخواهد شناختی درباره هر نویسنده‌ای به دست آورد، به‌راحتی دست‌کم نزدیک به پنج کتاب می‌تواند پیدا کند که درباره او و آثارش نگاشته شده است. باری، تلاشی که جناب عابدی در این راه از خود نشان می‌دهد، در این راستاست. تا مگر دست‌های دیگر نیز، در حوزه‌های دیگر، به‌پا خیزند. کتاب پیش رو از یک پیش‌سخن و چهار بخش فراهم آمده است. آنچه که پیداست مولف در همان ابتدا پرویز داریوش را «یکی از چهره‌های ادبی متمایز و توانای ایران» در فاصله دهه ۲۰ تا ۷۰ قلمداد می‌کند. از این‌رو تکلیف از همان آغاز برای خواننده روشن است: ورود به دنیایی متمایز و آشنایی با شقِ دیگری از شخصیتی که پیشتر در چشم ما مترجمی توانا بوده تا آفرینشگری تجددخواه. نکته‌ای که بسیاری را از شناسانده‌شدن محروم ساخته است. وجهی که اگر برای کسی که در دو یا سه حوزه مختلف قلم زده باشد، به‌راحتی دو وجه دیگر نادیده گرفته می‌شود. و این گرفتاری صرفا مختص ماست. اگر بنا باشد بر سویه برجسته یکی خط باطل کشیده شود، به‌راحتی و سادگی هرچه بیشتر رقم خواهد خورد؛ و این صرفا مختص ماست. حالیا اهتمامی را که کامیار عابدی در یکی‌دو دهه اخیر در شناساندن وجوه پنهان شخصیت‌ها در یک قرن اخیر به‌کار بسته، دارد خط بطلان می‌کشد بر آن تفکر اختصاصی. با این پیش‌زمینه، خواننده به بخش نخست کتاب می‌رسد؛ یعنی: پرویز داریوش، شاعر و تحلیلگر ادبی. و مولف از الف تا ی، موبه‌مو به زوایای پیدا و پنهان داریوش می‌پردازد.

عابدی این بخش را به سه حوزه نگاهی به زندگی، تحلیلی از شعرهایش و داریوش تحلیلگر ادبی، ما را به منازل سحرانگیز دنیای تخیلات داریوش میهمان می‌کند. در هر منزلِ الفبایی، گزیده و آگاهی‌رسان؛ اطلاع‌دهی شرح‌حال‌گونه از زندگی شخصی، تحصیلی، ادبی، تاثیرات و تاثرات به‌همراه خلاقیت‌های ادبی چنان درآمیخته باهم در منظر مخاطب قرار می‌گیرند که پنداری ده‌ها کتاب درمورد شاعر مطالعه کرده است. تا آنجا که به جرات می‌توان گفت تنها شناخت پرویز داریوش نیست، بلکه سیری است در تاریخ نیم‌قرن تجربه‌های ادبی در ایران. حشرونشر داریوش با نویسندگان و مترجمان طراز اول از جمله نیما، خانلری، آل‌احمد، گلستان، هوشنگ ایرانی و دیگران، نشان از نفوذ قلم اوست که موجبات همجواری با بزرگان نسل خود را برایش به ارمغان آورده بود.

عابدی در بخش تحلیل شعرها، محتوای کلی آنها را «پیچیدگی‌های فضا و زیست انسان ایرانی و جهانی در عصر تجدد» می‌داند و معتقد است شاعر در این راه از «لحن آخرزمانی» بهره گرفته است. از این منظر می‌توان داریوش را در زمره نخستین کسانی قلمداد کرد که به زبان و محتوای کتاب مقدس در ادبیات مدرن توجه نشان داد. از میان ۱۵ شعری که از داریوش بر جای مانده، تعدادی در اوزان نیمایی سروده شده‌اند و تعدادی هم شعر منثورند. در حوزه سوم، محقق موشکافه اما موجز به بررسی جنبه تحلیلگری داریوش و ترجمه‌های او می‌پردازد؛ و نشان می‌دهد که داریوش از چه ذهن نقاد و تیز و درعین‌حال طنزپردازی برخوردار بوده است؛ تاجایی که معتقد است داریوش باید «به‌مثابه حلقه‌هایی میانی در پیوستن جهان سنتی و نوسنت‌گرایی به قلمرو مدرنیسم ادبی در ایران عصر تجدد در نظر گرفته شود.»

بخش دوم کتاب با نام «در آیینه آرا و یادها»، نظرات ۱۸ شاعر و نویسنده آمده که برخی از آنها خود از نزدیک با داریوش مراوده داشتند و از این جهت دریافت‌ها و برداشت‌های خود را از او به‌طور مستقیم در منظر دید مخاطب قرار می‌دهند. دیدگاه اشخاص درمورد زندگی شخصی و ادبی داریوش برای خواننده راهگشاست. از میان این اشخاص می‌توان از شخصیت‌هایی نظیر نیما یوشیج، شاملو، آل‌احمد، سیمین دانشور، شفیعی کدکنی، براهنی، نادرپور، نوری‌علا و دیگران نام برد که نشان از نفوذ و اهمیت تلاش‌های داریوش در دنیای ادبیات است. اما این بخش آنگاه پرجاذبه به نظر می‌آید که مولف به‌ویژه هنگامی که دو دیدگاه متفاوت از ابراهیم گلستان و دیگری از محمود کیانوش را به موازات هم در کنار هم قرار می‌دهد و کانفلیکتی جذاب برای مخاطب در راستای درک زوایای پنهان شخصیت داریوش رقم می‌زند. اما وجه اشتراک تمام این اشخاص، اتفاق نظر در رابطه با صلابت ترجمه و اثرگذاری آن در برهه‌ای از تاریخ ادبیات معاصر ایران و برخورداری از ذهن و زبان انتقادی و تیزهوشی و صریح‌اللهجه‌بودن داریوش و صدالبته اعتراف به دانش و خلاقیت اوست. دلیل این حرفم دیدگاه موجز سیمین دانشور است که در یک کلام می‌گوید: «پرویز داریوش هوش ترسناکی دارد.»

با گذر از این دو بخش، و آشنایی و شناخت مبسوط از پرویز داریوش، خواننده به آثار خلاقه او، یعنی شعرها و مقالاتش، می‌رسد. از اینجا دیگر ماییم و داریوش شاعر و نویسنده؛ آینه روبه‌روی هم؛ رخ‌به‌رخ؛ و بی‌هیچ مداخله‌گری. پا می‌گذاریم به جهانی قائم‌بذات؛ جهانی توامان برساخته احساس و عقل. داریوش مجموعه شعر ـ هرچند کوچک ـ خود را در سال ۱۳۳۵ در کتابی تحت عنوان «مزامیر» منتشر کرده است. کتاب مشتمل بر ۱۵ شعر است؛ یک شعر دوبیتی، یک شعر به زبان انگلیسی و ۱۳ شعر دیگر که برخی در اوزان نیمایی و برخی دیگر شعر منثور با نوعی آهنگ کلام، و دو شعر که تاریخ سال ۱۳۳۹ را بر خود دارند. با نگاهی هرچند سطحی به تاریخ سرایش و چاپ شعرها می‌توان به خود گفت: دهه درخشان شعر معاصر ایران. پس «مزامیر» کتاب با دل و جراتی است بی‌تردید که به خود اجازه می‌دهد همپای آن بسیاران به راه بیفتد در کارزار شعر. با این فرضیه می‌خواهم بگویم وقتی به شعرهای داریوش نگاه می‌کنم، هیچ ردی از تاثیرپذیری یا تقلید ـ که بسیاری را گرفتار خود کرده بود ـ دیده نمی‌شود. اساسی‌ترین نکته در شعرهای اندک داریوش آن استقلال در نگاه است. پس نه‌تنها مجذوب کلام آن بزرگان نمی‌شود، بلکه برخی دیگر را به خود جلب می‌کند. آن استقلالی که من از آن حرف می‌زنم، هم در مفهوم اثر ادبی خود را نشان می‌دهد و هم در زبان و فرم. فرم شعرهای داریوش اساسا متنوع است. از همین منظر است که زبان و بهره‌وری از کلام نیز متنوع می‌نُمایاند. یعنی ساحت زبانی، و البته محتوایی، بر پایه فرم هر اثر شکل پیدا می‌کند. بدین‌جهت است که گاه صورت گفتاری و دیالکتیکی به خود می‌گیرد، مثل شعر «آواز قو»، و گاه ساحت کلام مقدسی، مثل شعر «سّر قَدَر»:

و سترونی را غرور بارناوری بارور ساخت
آن تخمه که تاب دیواره‌ای خارزار را آورد...

و گاه به شور و جنونی درمی‌غلتد که وامدار سلف شعر کلاسیک ایران است، با شورانگیزی در زبان و بیان:

به تپش
چو رود پیش جهان جنبان،
چو خزد بر رخ بیمار خیال
که مگر روزنه ندبه فرو کوبد:
چو سرشک آید
بشتابیم گداگون و بلاآور.

وجه دیگر شعرهای داریوش در بلندی فرمیک آنهاست، و او ابایی ندارد عنان خیال را رها کند در وادی بی‌حصار فکر. پس هم گستره معنا را تا بی‌نهایت می‌کشاند و هم نحو زبان را کش می‌دهد، و این را حتم دارم از زبان رمان جهان با خود به نحو زبان فارسی ارمغان آورده است:

گر از آسیب قضا
بتوانم من
(چوز منقار گریزان بانگی،
سرخ و تند و لرزان،
که هنوز
بر یکی بوسه وجد)
رَست...

اینگونه کش‌دادن نحو، کارکردی است که چندان در شعر ما سابقه ندارد. این راهی است که در تقدیر شعر معاصر ما بوده، کاری که صرفا با نیما آغاز شد و تنها شمار اندکی بدان توجه داشتند. داریوش با این کار نشان داد که مسیر آینده شعر را به‌شایستگی می‌شناخت و خود نیز درصدد اجرای آن برآمد که در این زمینه بی‌تردید پیشگام برخی شاعران پس از خود است. آشکارترین آنها سهراب سپهری است.

اینکه چرا داریوش از آغاز دهه چهل به بعد دیگر شعری نسروده، چندان واضح نیست؛ اما شاید تمرکز بر ترجمه پرداختن به امر خلاقه را از او گرفته باشد. باری جایگاه او با همین اندک شعرها در شعر امروز و آن تحلیل‌های ادبی ما محفوظ است.

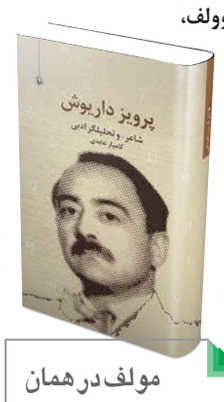

مولف در همان ابتدا پرویز داریوش را «یکی از چهره‌های ادبی متمایز و توانای ایران» در فاصله دهه ۲۰ تا ۷۰ قلمداد می‌کند. از این‌رو تکلیف از همان آغاز برای خواننده روشن است: ورود به دنیایی متمایز و آشنایی با آفرینشگری تجددخواه

کتاب رمان

درباره کتاب «اگر می‌دانستی تا کی زنده هستی» نوشته کلوئه بنجامین

مرگ در خانواده

مرضیه لشکری
مترجم

دومین رمان کلوئه بنجامین «اگر می‌دانستی تا کی زنده هستی»، از الگوی رفتاری گره‌گشایی می‌کند که یا تلنگری وحشتناک را تحریک می‌کند یا موضوع گپ دوستانه‌ای در جلسه‌ای نیمه‌شب در کالج می‌شود: چه اتفاقی می‌افتد اگر از قبل روز دقیق مرگ خود را می‌دانستید؟

این داستان پرارزش می‌تواند هر رهنمودی در خانواده را بشکند. بنجامین با احترامی عمیق و قلبا به داستان می‌پردازد، و رمانی به ما ارائه می‌دهد که با حساسیتی طنین‌انداز نسبت به پیچیدگی‌های مادام‌العمر روابط خانوادگی ساخته شده است.

در قلب این رمان شگرف، داستان چهار زندگی به‌هم‌پیوسته وجود دارد که از واقعه‌ای کودکانه و به اشتراک گذاشته توسط شخصیت‌های اصلی شکل می‌گیرد. روزی تابستانی در سال ۱۹۶۹، چهار خواهر و برادر خانواده گُلد از نوادگان نسل دوم مهاجران یهودی، تصمیم گرفتند تا با شخصی پیشگو که در نزدیکی آپارتمان آنها در لوورایست‌ساید نیویورک زندگی می‌کند مشورت کنند. بچه‌ها واریا (۱۳سال)، دنیل (۱۱سال)، کلارا (۹سال)، و سیمون (۷سال) هستند. دنیل ترتیب ملاقات بچه‌ها با پیشگویی فرضی را داد، او اتفاقی از دو پسر شنیده بود که زنی پیشگو می‌تواند سال و روز دقیق مرگ مراجعه‌کنندگانش را به آنها بگوید.

پیرزن هر کدام از بچه‌ها را خصوصی ملاقات می‌کند، و هر کدام از آنها واکنش متفاوتی به گفته‌های او دارند. واریا فهمید که تا ۸۸ سالگی عمر می‌کند، اما اهمیتی به پیشگویی نمی‌دهد و تنها کسی است که شنیده‌هایش را برای دیگران بازگو می‌کند. اما بقیه خواهر و برادرها پیشگویی زمان مرگشان را حداقل در این قسمت از رمان فاش نمی‌کنند. بااین‌حال با برملاشدن داستان‌های زندگی آن‌ها، هرکدام - زن یا مرد خواه اعتراف کند که به پیشگویی اعتقاد دارد یا نه - گویا انتخاب‌های زندگی خود را بر مبنای پیشگویی می‌گذارند.

بنجامین پس از بازگوکردن قسمت مربوط به ملاقات کودکان با پیشگو، داستان خود را در چهار قسمت متوالی تنظیم می‌کند که هر قسمت، داستان را از دیدگاه خواهر یا برادرها روایت می‌کند.

این رمان از نظر ساختاری و موضوعی، رمان «روی پل سن‌لوئیس‌ری» برنده جایزه پولتیزر نوشته تورنتون وایلدر را به یاد می‌آورد. رمان وایلدر با عبور پنج مسافر از پلی طنابی، سقوط و مرگ آنها آغاز می‌شود. سپس کتاب به گذشته بازمی‌گردد و داستان هر شخص را روایت می‌کند، و بر تقاطع غیرقابل پیش‌بینی سرنوشت، شرایط و تصادف اتفاقات تمرکز می‌کند.

بنجامین ماهرانه از همان مضامین استفاده می‌کند، اما فرضیه وایلدر را در دیدگاهی معکوس نشان می‌دهد: او صادقانه زندگی خواهر و برادرها را بعد از آن لحظه مهم در زندگی‌شان به تصویر می‌کشد، و همانند شرودینگر و گربه‌های معروفش، عاقبت واقعی هر نوجوان را با تردیدی ماهرانه می‌پوشاند. با این وجود رمان «اگر می‌دانستی تا کی زنده هستی» همانند رمان «پل سن‌لوئیس‌ری» درباره زندگی تحت سلطه شبح نهایی مرگ است، فرضیه همچنان با کیت اتکینسون در رمان فوق‌العاده «زندگی پس از زندگی» به اشتراک گذاشته می‌شود.

دو عضو کوچک خانواده گُلد، سیمون و کلارا، هفت سال پس از ملاقات با پیشگو به قصد سفری طولانی به سانفرانسیسکو فرار کردند تا آینده خود را رقم بزنند. کلارای شانزده‌ساله آرزو دارد شعبده‌بازی موفق شود. سیمون چهارده‌ساله مصمم است که زندگی را مطابق با ذات و سرشت خود ادامه دهد، زندگی که نمی‌توانست در خانه خود در نیویورک داشته باشد.

واریا و دنیل که از خواهر و برادر کوچک‌تر خود جدا شده‌اند، به‌نوبه خود مسیر زندگی متعارف‌تری را انتخاب می‌کنند. واریا زیست‌شناس تجربی و دنیل پزشک ارتش می‌شود. دیگر افراد وابسته به شخصیت‌های داستان: در میان آنها، سائول و برتی، والدین بچه‌ها؛ معشوقه سیمون، رابرت؛ شریک صحنه و همچنین همسر کلارا و بالاخره دخترش روبی؛ همسر دنیل، میرا؛ و خود پیشگو. و پلیسی مصر در سانفرانسیسکو که به نیروی افبی‌آی پیوست و در داخل و خارج داستان پرسه می‌زند، مامور سرسخت سرنوشت یا اتفاق (انتخاب کنید). او مستقیما دستی در زندگی سه نفر از خواهر و برادرها دارد. در داستان‌های خواهرها و برادرها، نویسنده بنجامین، نوری ظریف بر پیوندهای خویشاوندی و عشق خانوادگی می‌تاباند که با آزادی و تمایل برای انتخاب راه خود، تعادل ایجاد می‌کند. رمان «اگر می‌دانستی تا کی زنده هستی»، رمانی گرانبها و باارزش است، جزء بهترین کتاب‌های سال ۲۰۱۸، و یکی از رمان‌هایی که مجدد خوانده می‌شود و لذت آن تا سال‌ها ادامه دارد.

نام کتاب: اگر می‌دانستی تا کی زنده هستی
نویسنده: کلوئه بنجامین
مترجم: مهسا ملک‌مرزبان
ناشر: کتاب کوچه

کتاب داستان

درباره کتاب «ساعتی قبل از نیمه‌شب» نوشته جک هیگینز

کارخانه آدم کُشی

مهدیه کوهی کار
نویسنده

ماجراجویی تجربه‌ای غیرمعمول و مهیج است، مسئولیتی دلاورانه و خطرپذیر که برای فرجام آن هیچ تضمینی نمی‌توان متصور شد. از همین منظر می‌توان داستان «ساعتی قبل از نیمه‌شب» نوشته جک هیگینز را روایتی ماجراجویانه قلمداد کرد. استیسی ویات که فرزند کاپوی بزرگ سیسیل است و به‌تازگی توسط همدست قدیمی‌اش شون بورک از زندان مخوف مصر مشهور به «قبر» ربوده شده با پیشنهاد جدیدی روبه‌روست: آدم‌ربایی در سیسیل. استیسی در ابتدا مخالف حضور در این ماموریت است؛ زیرا گرچه سیسیل زادگاه اوست، اما او سال‌هاست از آنجا فرار کرده، درست از روز مراسم تدفین مادرش. او تمایلی به روبه‌روشدن با سیسیلی‌ها ندارد، به‌پاگذاشتن به شهری که خاطرات دردناک و شیرینی را در آن تجربه کرده و به روبه‌روشدن با مردمی که تشکیلات پدربزرگ را مسبب بدبختی آنها می‌داند، بااین‌همه استیسی به رفتن رضایت می‌دهد. گرچه او، خود، دلیل موافقتش را تمایل به ماجراجویی می‌داند، اما دیدار او با آرامگاه مادر به محض ورودش به سیسیل نشان از وجود مسائلی در پشت پرده دارد. داستان به کمک زاویه دید اول‌شخص روایت می‌شود و از آنجا که داستان بر مبنای پیرنگ ماجراجویانه شکل گرفته انتخاب این نظرگاه سبب شده تا خواننده به همراه راوی هیجانات بسیاری را تجربه کند. داستان با سفر آغاز می‌شود، یعنی درست آنچه لازمه پیرنگ ماجراجویی است. استیسی به همراه بورک، در روز سوم از هفته مقدس وارد پالرمو می‌شود، زمانی که گروهی از روحانیون تندیس بزرگ مریم مقدس را حمل می‌کنند. آنها قرار است دخترخوانده هوفر از بزرگ‌ترین تجار ایتالیایی را که توسط سرافینو دزدیده شده نجات دهند، اما سرافینو یک رابین‌هود ایتالیایی است و تک‌تک چوپانان کوهستان او را می‌پرستند و همین کار را دشوار می‌کند. سرافینو در دل کوهستان زندگی می‌کند و سیستم ابداعی اخطار چوپانان دسترسی به او را تقریبا ناممکن ساخته است. آنها پس از مشاهده یک غریبه با زدن سوت مخصوص، به سرعت نفر بعدی را از حضور غریبه آگاه می‌کنند و درنتیجه سرافینو پیش از رسیدن مهاجمان فرار می‌کند.

اما از آنجا که ماجراجویی قرارگرفتن در آستانه خطر است، استیسی به‌رغم مخالفت پدربزرگ به این خطر تن می‌دهد و از آنجا که مکان در این نوع پیرنگ از اهمیت بسیاری برخوردار است پس نویسنده مکان خاصی را برای انجام این ماموریت برمی‌گزیند. مکانی متروک و تک‌افتاده در دل کوه‌ها، پس از بیراهه‌ای خشک و بی‌آب و علف و گرم که بورک، همراه استیسی، را هنگام بازبینی اولیه محل دچار بیماری می‌کند. وقوع اتفاقات فراوان و تعقیب و گریزهای بسیار در روایت سبب گشته تا تمپوی داستان تند شده و هر لحظه بر هیجان آن افزوده گردد. این خصیصه البته موجب گشته تا شخصیت‌ها از پرداخت مناسبی برخوردار نباشند (شخصیت کاپو و بورک و هوفر در حد تیپ باقی مانده‌اند) و روابط میان آنها (رابطه میان کاپوی بزرگ و نوه‌اش استیسی، رابطه میان رزا و استیسی که به علاقه میان آن دو منجر می‌شود) فاقد عمق باشد. در این گونه روایت‌ها، رخدادها و اتفاقات همیشه بسیار بزرگ‌تر از شخصیت هستند و شخصیت در صورت نیاز به عمق یافتن، همچنان توسط رخداد اصلی معنا می‌یابد. در این داستان حادثه نجات دخترخوانده هوفر بستری است تا استیسی به فساد موجود در تشکیلات مافیای سیسیلی پی ببرد. این مهم سبب می‌شود که او دوباره پس از سال‌ها ماجرای بمب‌گذاری ماشین کاپو و قتل مادر خود را مرور کند و اگرچه نکته تازه‌ای درباره این فاجعه کشف نمی‌کند، اما به نگاه تازه‌ای دست می‌یابد که فرجام داستان را رقم می‌زند. «ساعتی قبل از نیمه‌شب» براساس وحدت موضوع و زمان و مکان، مولفه‌های مهم و اصلی بوطیقای ارسطویی، پیش می‌رود و از لحاظ معنایی در سطح باقی می‌ماند، گرچه نویسنده کوشیده با ورود حوادث و مولفه‌ها از جنسی دیگر به داستان اندکی عمق ببخشد، از این دست است شکل‌گیری رابطه عاطفی میان رزا و استیسی که اوج آن را می‌توان در صفحات پایانی کتاب مشاهده کرد و تمایل استیسی به موسیقی و وجود پیانو در اتاق پدربزرگ و تاکید فراوان کاپو بر ادامه نوازندگی.

«ساعتی قبل از نیمه‌شب» با وجود اصطلاحات خاص تشکیلات مافیایی و آشنایی با جغرافیای ایتالیا، گستره خوانندگان وسیعی دارد، شاید مسائلی از این دست راز اقبال این اثر و دیگر آثار این نویسنده پرکار و پرفروش بریتانیایی باشد که رمان «فرود عقاب»اش بیش از پنجاه‌میلیون نسخه فروش داشته است.

نام کتاب: ساعتی قبل از نیمه‌شب
نویسنده: جک هیگینز
مترجم: حسین شفیع‌خانی
ناشر: شما